

## مقدمه‌ای بر شعر بهائیان ایران در نخستین سده تاریخ بهائی

### حشمت مؤید

از روزی که جناب قرة العین طاهره با سرودن اشعار خود نخستین نغمه‌های عاشقانه آئین جدید را سر داد، یک‌صد و پنجاه و شش سال گذشته است. از دید تاریخ یک‌صد و پنجاه سال لحظه‌ای است کوتاه، ولی از دید ما ابناء روزگار که بازیگران و رهگذران این صحنه تاریخیم، عمرهای کما بیش شش نسل را در بر می‌گیرد. شاید چندان دور از واقع نباشد اگر بگوئیم که در این یک‌صد و پنجاه سال میان دو تا سه کرور بهائی و بابی در ایران زیسته و به عالم بقا رفته‌اند. در میان این گروه انبوه چه بسیار زنان و مردان قریحه‌مند بوده‌اند که شرح سوز و اشتیاق خود را به زبان شعر گفته‌اند، ولی صدایشان در آشوب کشتارها و غارت‌ها و در سکوت زندان‌ها محو شده یا عمداً به دست دشمنان بی‌مروت نادان معدوم گشته و به گوش ما نرسیده است. بسیاراند گویندگان دیگری نیز که دفتر و دیوانشان از گزند حوادث مصون مانده، ولی هرگز روی طبع به خود ندیده و در معرض داوری سخن‌شناسان در نیامده است. در تذکره شعرای بهائی، که بعداً از آن یاد خواهیم کرد، به نام و گاهی حتی عنوان آثار شاعرانی پرکار و خلاق بر می‌خوریم که هنوز اثری از آنها به طبع نرسیده و مشخص نیست که آیا آن آثار در جایی محفوظ مانده است یا نه. تا امروز تنها چند اثر انگشت شمار و فقط نمونه‌هایی از این اشعار در جایی به طبع رسیده است یا زبانزد دوستان بهائی بوده و گاهی در جشن‌ها و احتفالات خوانده می‌شده است. همین دفترها و نمونه‌های موجود آنقدر شناخته شده هست که بتوان به پژوهشی مقدماتی در کم و کیف آن پرداخت و ضوابط حاکم بر آن را از جهات گوناگون مشخص ساخت. این گفتار تنها مقدمه‌ایست با این نیت که اندکی از چند

و چون شعر فارسی بهائیان ایران را عرضه بدارد. توضیح پاره‌ای از مباحث این موضوع میسر نبوده است و حق آن را باید در گفتارهای دیگر و رسالات مبسوط ادا نمود. بررسی شعر بهائینی که در ۵۰-۶۰ سال گذشته یعنی در قرن دوم تاریخ بدیع آثاری سروده و جاده‌های تازه‌ای پیموده‌اند، از حیطة این گفتار بیرون است.

\* \* \*

در عرصه رسیدگی به شعر بهائیان ایران نخستین گام بلند را جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی علیه رضوان‌الله با تألیف شش جلد تذکره شعرای بهائی برداشت که چهار جلد آن منتشر شده است.<sup>۱</sup> جامعه بهائی برای همیشه سپاسگزار و مدیون آن فقید زنده یاد خواهد بود که از یک نظر جاده را کوبیده و شرح حال و نمونه آثار بیشتر گویندگان صد سال اول را از خطر زوال نجات داده است، و امروز و در آینده روزگار، هیچ پژوهشگری بی‌نیاز از کار بنیادین آن مرد دانای دوران‌دیش نخواهد بود. روانش در ملکوت ابهی شاد باد.

\* \* \*

از میان خیل شاعرانی که زنده یاد بیضائی به ما شناسانده، تا کنون آثار فقط چند تن تماماً چاپ شده است که مشهورترین آنها عبارتند از: نعیم سدهی، عندلیب لاهیجانی، استاد محمد علی سلمانی، جناب عزیزالله مصباح، دکتر امین‌الله مصباح، ناطق اردستانی، غلامرضا روحانی، فنائیان سنگسری، و مانند دیوان نوش در سال ۱۹۲۲ در بمبئی در مطبعه بریتیش ایندیا، و دیوان خازن در سال ۱۹۲۶ در مطبعه مصطفائی در بمبئی، و شاید سه چهار نفر دیگر، و در همین دو سال پیش جناب ورقای شهید، و البته جناب طاهره.<sup>۲</sup> از عده‌ای گویندگان بهائی یا اثری در دست نیست، یا اگر هست دقیقاً نمی‌دانیم کجاست و نزد کیست. پس باید کوششی برای یافتن آثار این شاعران و معرفی دست‌نوشته‌های موجود و محل آنها آغاز و راه انتشار و تحقیقشان هموار گردد. البته محتمل است که مقداری از این آثار در مرکز جهانی بهائی محفوظ مانده باشد. ای کاش اگر نه فهرست دقیق و کامل، دست‌کم فهرستواره‌ای از آن فراهم آید و منتشر شود.

\* \* \*

۱- ذکائی بیضائی، نعمت‌الله؛ تذکره شعرای قرن اول بهائی؛ ۴ جلد؛ طهران؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ ۱۳۴۷-۱۳۵۰. دانشمند گلچین معانی در کتاب خود راجع به تذکره نویسی فارسی این کتاب را ذکر و نام شاعران بهائی را فهرست وار نقل کرده است.  
برای شرح احوال و آثار ذکائی بیضائی ر.ک.: صادقیان، عنایت‌الله؛ خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۹؛ ۱۹۹۸؛ صص ۱۵۵-۱۶۳.

۲- اشعار جناب طاهره در کتاب‌های متعدد از جمله: ظهور الحق؛ تألیف جناب فاضل مازندرانی؛ جلد سوم؛ چاپ شده است. برای کتاب‌شناسی کامل وی ر.ک.: خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۳؛ ۱۹۹۲؛ صص ۱۳۵-۱۴۲.

اما کار بررسی شعر بهائی را با همین تذکره‌نویسی و فهرست‌نگاری و نقل چند نمونه نباید پایان یافته پنداشت. مرحله دوم آغاز بررسی عالمانه است که باید با استفاده از معیارهای نقد ادبی صورت گیرد و اشعار شاعران بهائی از جنبه‌های گوناگون معناشناختی، زبان‌شناختی و زیبایی‌شناختی بررسی گردد و محتوای آنها از دیدگاه فنون ادبی یعنی وزن و قافیه و ردیف و صنایع بدیعی و تشخیص استعارات و صور خیال و اقتباس و استقبال و امثال اینها سنجیده شود. مهم‌تر از این همه، باید مضمون‌های دینی و روحانی، اخلاق و اندرز، استدلال، ستایش و نیایش، مرثیه، شرح تعالیم، تاریخ، خاطره‌نویسی، عشق و اوصاف طبیعت و چه بسا مطالب دیگر را در آنها تفکیک نمود و ارزش هر کدام را، چنانکه در پژوهش‌های شعر و ادب هر قوم و ملتی متداول است، صادقانه نوشت. شعر بهائی تا کنون از همه این بررسی‌ها برکنار مانده است، و آنچه گاهی دوستان قلم زده‌اند در سطحی نازل و ناچار نارسا و ناقص است.

\*\*\*

وقتی سخن از شعر بهائی می‌گوئیم باید نخست این پرسش را مطرح کنیم که اصولاً شعر بهائی یعنی چه؟ آیا حدود و قواعد خاصی دارد؟ آیا موضوع آن باید هم‌آهنگ با تعالیم بهائی باشد؟ آیا گوینده آن باید حتماً بهائی باشد؟ گمان نمی‌کنم کسی تردید روا دارد در اینکه نخستین شرط لازم، بهائی بودن شاعر است، زیرا در میان شاعران ایران و دیگر سرزمین‌های فارسی‌زبان کسانی بوده‌اند و هستند - مخصوصاً در این دهه‌های اخیر - که اندیشه‌های بهائی را آگاهانه یا ناآگاه در شعر خود آورده‌اند: دم از برادری و برابری همه مردم جهان و لزوم آشتی و تفاهم میان مذاهب و نژادها می‌زنند، از حقوق زنان دفاع می‌کنند، لزوم تعلیم و تربیت برای دختران را تشویق می‌نمایند، شومی جغد جنگ و وجوب آزادی عقیده و تسامح و تساهل و بسیاری از دیگر اصول بهائی را در اشعاری فصیح بیان می‌نمایند و دل‌های صدها هزار خواننده را پذیرای تعالیمی می‌سازند که بهائیان در حدود یک‌صد و پنجاه سال در تبلیغ آن کوشیده و جان و مال داده‌اند. بر اشعار این گویندگان، به رغم تمام هم‌آهنگی افکار، نمی‌توان مهر بهائی زد. اشعار بسیار مؤثر عالم تاج قائم مقامی (متوفی در ۱۳۲۵ ه. ش / ۱۹۴۶ م) در شرح ستمی که از قرن‌ها پیش بر زنان ایران رفته است و صریحاً رفتار ناهنجار شوهر "قلدر" خود را تقبیح می‌کند،<sup>۳</sup> یا سروده‌های بسیاری دیگر را که در سال‌های اخیر گاهی در مجله‌های بهائی نیز چاپ می‌شود، البته نمی‌توان و نباید به حساب شعر بهائی گذاشت.

از سوی دیگر، شاعران بهائی نیز آثاری در معانی عام غیر بهائی سروده‌اند و بدیهی است که آن آثار را نمی‌توان شعر بهائی خواند. گوینده بهائی البته مختار است که مانند دیگر شاعران هم‌وطن خویش در همه عرصه‌های زندگی سخن گوید بی آنکه همه اشعارش را شعر بهائی بنامد. از این رو در تعریف شعر بهائی باید دو شرط جامع و مانع مراعات شود: یکی بهائی بودن سراینده، دیگر هم‌آهنگ بودن موضوع

۳- دیوان عالم تاج قائم مقامی ژاله؛ طهران؛ ۱۳۷۴.

آن با آئین بهائی به صراحتی که خواننده بدانند که سرچشمه الهام‌گوینده تعالیم بهائی بوده است. ادیب بیضائی (۱۸۸۱-۱۹۳۴)، برادر جناب ذکائی بیضائی، نزدیک به بیست هزار بیت در موضوعات عمومی سروده است، اما فقط یک هزار بیت در زمینه‌های بهائی.<sup>۴</sup> مرحوم غلامرضا روحانی شهرت و محبوبیت خود را در ایران مدیون اشعار غیر بهائی و فکاهیات مندرج در هفته‌نامه توفیق با امضای "اجنه" بود، و کم‌تر کسی گمان می‌برد که این اجنه شوخ طبع شیرین سخن بهائی است. ولی می‌دانیم که وی در کنار این قریحه درخشان طنزنگار فکاهی، قلبی سرشار از عواطف بهائی داشت و در عرصه ایمان و بندگی به آستان حضرت بهاء‌الله نیز سخنوری توانا بود. برای نمونه بند دوم شعری را که به یاد زیارت زندان حضرت باب در قلعه ما کو گفته است، می‌آورم:

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| چون قلعه شد ز دور نمایان گریستم       | آسیمه سر به کوه و بیابان گریستم              |
| جمعی به سوی قلعه روان بر فراز کوه     | من در میان جمع پریشان گریستم                 |
| کردم روان به دامنه گاه از دو دیده اشک | گاهی ز غم نشسته به دامن گریستم               |
| داخل شدم به قلعه و ناگه ز هر طرف      | غم‌ها احاطه کرد و فراوان گریستم              |
| زان سقف بس شگرف که بود از فراز کوه    | حائل به روی قلعه و زندان گریستم              |
| آن دم که پا به درگه زندان گذاشتم      | طاقت ز دست دادم و چندان گریستم               |
| کز گریه‌ام به حال بشر می‌گریست ابر    | من هم به حال خلق چو باران گریستم             |
| گاه از تجاوز علما ریختم سرشک          | گاهی ز ظلم مردم نادان گریستم                 |
| گاهی به یاد ظلمت شب‌های بی چراغ       | در پیشگاه طلعت رحمان گریستم                  |
| گاهی ز نار عشق چو پروانه سوختم        | گاهی بسان شمع فروزان گریستم                  |
| آمد گهی وفای علی‌خان به خاطر          | گاه از جفای مظهر شیطان گریستم                |
| گاهی به چشم من سگ آن آستان گذشت       | از انس فخر انس به حیوان گریستم               |
| یاران ز سوز گریه من می‌گریستند        | من هم ز سوز گریه ایشان گریستم                |
| "روحانی" آن زمان ز غم و درد می‌گداخت  | در نار شوق و من پی درمان گریستم <sup>۵</sup> |

\*\*\*

در چهار جلد تذکره شعرای بیضائی نام و شرح حال و نمونه اشعار ۱۳۴ شاعر بهائی ذکر شده است. ولی از سرگذشت و آثار بسیاری از این شاعران جز اندکی باقی نمانده است. شعر بعضی دیگر شاید هرگز نوشته نشده بوده است. مثلاً یکی از این شاعران گمنام غوغای قزوینی بوده که از او حتی یک بیت هم

۴- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۱؛ صص ۹۷-۹۸.

۵- همانجا؛ ج ۱؛ ص ۳۳۹. صادقیان، عنایت‌الله؛ حیات، خدمات و آثار جناب غلامرضا روحانی؛ خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۲؛ ۱۹۹۱؛ صص ۹۷-۱۱۵.

نمانده است.<sup>۶</sup> آیا کسی را که چند تک بیت پریشان یا قطعه‌ای کوتاه نوشت یا دو سه رباعی ساخت، می‌توان شاعر نامید؟ در سنت ادبی ایران همه این افراد شاعر به حساب می‌آمده‌اند. در تذکره‌های معروف از باب الالباب عوفی گرفته تا مجمع الفصحای رضاقلی خان هدایت به نام صدها شاعر بر می‌خوریم که هرگز کسی نشنیده و بی‌تی از آنها نخوانده است. دکتر خیام‌پور با استفاده از همین مأخذ قدیم نام تقریباً سیزده هزار شاعر را ضبط کرده است، در صورتی که مورخ ادبیات فارسی، استاد فقید صفا، در تاریخ ادبیات ایران از آغاز ظهور شعر فارسی تا اواسط قرن سیزدهم هجری نام کم‌تر از چهارصد نفر، یعنی تقریباً سه درصد آنها را توانسته ضبط کند و درباره هر کدام توضیحی بدهد،<sup>۷</sup> به عبارت دیگر در زبان فارسی بیش از حدود چهارصد شاعر قابل ذکر نداشته‌ایم.

اما علت گمنامی شاعران بهائی شرایط زندگی آنها در روزگاری است که هرگز امنیت جان و مال نداشته‌اند، حتی در خانه و لانه خود، و غالباً ایام را در به در و در سفر و حالت فرار می‌گذرانده‌اند. در چنین وضعی بدیهی است که هرچه سروده‌اند، اگر ضبط می‌شده، بر پاره‌های کاغذ بوده که غالباً بر باد رفته است. نمونه این گونه شاعران در تذکره بیضائی کم نیست. در عوض کسانی هم به همت مرحوم بیضائی از پرده گمنامی بیرون آمده‌اند. از آن جمله درویش مصطفی بابان بیگک سنندجی است که نبیل زرنندی نخستین برخوردار او را با حضرت بهاء‌الله هنگامی که سوار بر اسب از راهی در مازندران می‌گذشتند، شرح داده می‌نویسد که درویش در کنار نهری نشسته چیزی می‌بخت. می‌پرسند: چه می‌کنی؟ درویش پاسخ می‌دهد: خدا را می‌خورم، خدا را می‌پزم و می‌سوزانم. حضرت بهاء‌الله سادگی و خلوص او را پسندیده چند لحظه با او گفتگو می‌کنند. درویش مجذوب حضرتشان شده به دنبال مرکبشان به راه می‌افتد. اطلاعاتی که حدود یک‌صد سال بعد جناب عبدالحسین ایمانی در سلیمانیه به دست آوردند و پژوهش‌های جناب بیضائی هویت این درویش را روشن ساخته است و امروز می‌دانیم که او چند سال بعد در سلیمانیه به لقای مولای خود مشرف شده است و وقتی آن حضرت به بغداد برگشته‌اند، وی به گمان اینکه به طهران مراجعت فرموده‌اند، به امید زیارتشان به طهران سفر می‌کند و آنجا با شاعرانی نامدار، از جمله قآنی آشنا می‌شود و گویا در حدود ۱۸۵۵ در همان شهر وفات می‌کند.<sup>۸</sup> چند بیت زیر از ترجیع‌بند تقریباً یک‌صد بیتی باقی مانده از اوست:

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| خیز جانا نوای دیگر زن    | خرمنم را شرار آذر زن...   |
| شاهباز نشیمن قدسی        | تا سر برج لا مکان پر زن   |
| ای که داری هوای دلبر ما  | نقش مهرش به مهر بر جان زن |
| همچو منصور سرنگون بر دار | و از سر دار این ندا بر زن |

۶- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۴؛ ص ۱۳۸.

۷- خیام‌پور، ع؛ فرهنگ سخنوران؛ تبریز؛ ۱۳۴۰. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ طهران؛ صص ۱۳۳۸-۱۳۷۱.

۸- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۴؛ صص ۱۵۸-۱۸۲.

اظهر الحقّ یا ظهور الحقّ

انت شمس الهدی و نور الحقّ

\*\*\*

اما همه شاعران بهائی در زمرهٔ درویشان ساده‌دل و گمنام نبوده‌اند، و البته قریحهٔ شاعری نیز موهبتی نیست که فقط به دانشمندان عطا شده باشد. و شعرگویندهٔ ساده‌دل را هم نمی‌توان عاری از جوهر اصیل شعر یا شعر اصیل پنداشت. به قول ایرج میرزا:

شاعری طبع روان می‌خواهد      نه معانی نه بیان می‌خواهد

استاد محمّد علی سلمانی مطلقاً بی‌سواد بود،<sup>۹</sup> ولی غزل‌های شورانگیز او بیش از یک‌صد سال است که ورد زبان عارف و عامی و نقل محافل بهائی بوده و هست. از سوی دیگر دانشمندانی را می‌شناسیم که شاعری را شرط لازم ادیب بودن می‌پنداشته‌اند و در نتیجه اشعاری ساخته‌اند که همین فعل "ساختن" به آنها می‌برازد، و ای کاش هرگز این زحمت را بر خود هموار نکرده بودند. این فضلا اگر از سرمشق ممتاز روزگار خویش می‌آموختند، خود را به تقلای بیهودهٔ ساختن اشعاری قلمبه و بی‌روح نمی‌انداختند. مقصودم از "سرمشق روزگار" البته ادیب متألّه بزرگ جناب ابوالفضائل گلپایگانی است که از او فقط یک قطعهٔ ده بیتی دیده شده، که وقتی هوای دلگشای یکی از کوهستانهای نزدیک کاشان وی را به شوق آورده و این قطعه را، که تیمناً نقل می‌کنم، مرتجلاً سروده است:

|                            |                                      |
|----------------------------|--------------------------------------|
| بوستانی به خرّمی چو بهشت   | گلستانی به تازگی چو بهار             |
| کوه و تل جمله لاله و سنبل  | جوی و جرّ یک‌سره گل و گلزار          |
| صبحدم نفعه‌اش عبیرآمیز     | راست همچون شمیم کوی نگار             |
| آفتاب جهان بهاءالله        | که جهان را به اوست استظهار           |
| شهریاری که دست قدرت او     | بازوی خسروان فکند از کار...          |
| باد تا مهر و ماه راست فروغ | مهر رویش فروغ بخش دیار               |
| حبّ او مایهٔ نشاط و سرور   | امر او موجب بقا و قرار <sup>۱۰</sup> |

\*\*\*

مطلب مهمی که در این مرور مقدماتی باید گفت حضور چشمگیر زنان در خیل شاعران بهائی است. از ۱۳۴ تن شاعر چهار جلد تذکرهٔ بیضائی، ۱۸ تن یعنی نزدیک به ۱۴ درصد زنان بایی و بهائی بوده‌اند. اگر به یاد بیاوریم که زن ایرانی تا ۶۰-۷۰ سال پیش از سواد و دانش آموزی محروم، و چشم و دل و زبانش بسته بود، و علاوه بر آن، زنان بهائی همراه با شوهر و فرزندان خود غالباً در خفا می‌زیسته و فراری و در معرض کشتار بوده‌اند، آن وقت میزان هوشمندی و قریحه‌های لطیف و عواطف پاک این زنان را بهتر

۹- تذکرهٔ شعرای بهائی؛ ج ۲؛ صص ۱۸۶-۲۰۳.

۱۰- مهرابخانی، روح‌الله؛ زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی؛ چاپ دوم؛ ص ۱۰۲.

درک می‌کنیم.

از جمله این پرده‌نشینان روشن‌دل یکی خدیجه کاشیه بوده که فقط یک تذکره‌نویس مسلمان، احمد دیوان بیگی شیرازی در ۱۸۷۹ در کتاب حدیقة الشعراء از او نام برده است و می‌نویسد که شبی که حضرت باب اعظم در کاشان در خانه حاجی محمد صادق که مردی بود عارف، صحبت می‌فرمودند، این دختر از پس پرده گوش می‌داد. سرانجام بی‌تاب شد، پرده را پس زد، بی‌حجاب به پای مبارک افتاد و بوسید و گریست. خدیجه بعدها همسر میرزا نصرالله کاشی شد و تمام ثروت پدری را وقف در ماندگان بابی می‌کرد و به قول دیوان بیگی: «فعلاً» یعنی در ۱۸۷۹- با شوهرش در کمال سلوک و سازش رفتار دارد و با فقر و فنا صابر و شاکر می‌باشد و در نزد طائفة بایئه [یعنی بهائیان] خیلی محترمه است... صاحب سواد و خط و انشاء و شعر و سلیقه و آداب است. شعر هم بسیار خوب می‌گوید. «دیوان بیگی هشت بیت یک مثنوی و نیز سه بیت زیر را از او نقل کرده است:

چیزی که نمی‌گنجد در وهم بشر، آن شو  
دل طور تجلی دان، رو موسی عمران شو  
رو بنده موری باش، آنگاه سلیمان شو<sup>۱۱</sup>

ای جان به در آ از تن، بالاتر از امکان شو  
از موسی و از طورش، تا چند سخن‌گویی  
از ما و منی بگذر، در هستی خود بنگر

\*\*\*

بانوی ارجمند دیگری که در حدود ۱۸۷۰ در گذشته و امروز چهره‌ای افسانه‌ای یافته، مریم، دختر عمه حضرت بهاءالله است که وقتی آن حضرت از زیر کند و زنجیر سیاه چال آزاد شدند، تا هنگام حرکتشان به بغداد، مریم یک ماه در منزل خود از ایشان پرستاری کرد. سال‌ها آرزومند تشرّف به حضور حضرتش بود ولی از شوهر اجازه سفر نیافت و تا پایان عمر کوتاهش با حرمان سوخت و ساخت. از مریم پنج غزل در شرح فراق از آن حضرت باقی است.<sup>۱۲</sup>

یک بانوی دیگر شمس جهان متخلص به فتنه نوه فتحعلی شاه است که انیس مریم و دارای طبع شعری لطیف بود. فتنه توانست حضرت بهاءالله را در بغداد و بار دیگر در استانبول یا اردنه زیارت کند. وی سرگذشت خود را به نظم کشیده است. بخشی از این مثنوی در ۵۸۹ بیت موجود است و با این ابیات آغاز میشود:

خود رسان بر مشعل جانسوز عشق  
تا رسانی خویش را بر نور او

پر بزن پروانه فیروز عشق  
پر بزن پروانه مهجور او

۱۱- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۱؛ صص ۳۰۹-۳۱۴. افغان، مه‌ری؛ مقام زن در آثار حضرت نقطه اولی...؛ خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۶؛ ۱۹۹۵؛ ص ۲۱۵. در کتاب آقای موسی امانت درباره بهائیان یهودی تبار کاشان که هنوز طبع نشده، اطلاعات تازه‌ای درباره این زن هست که اگر صائب باشد، خدیجه بعدها به مردی دیگر شوهر کرده و از این اقتران دختری در وجود آمده که ملکه نامیده شده، و این ملکه نخستین مدیر مدرسه دخترانه تربیت بوده است.

۱۲- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۳؛ صص ۳۳۴-۳۴۰.

پر بزن ای بی خود از عشق نگار  
بر دل و جانت کجا باشد قرار...<sup>۱۳</sup>  
از یک زن گمنام که شاید همسر خوش‌نویس بزرگ مشکین قلم بوده و جامه‌های حضرت بهاء‌الله و اهل بیت را می‌دوخته، تنها یک غزل بدیع و لطیف به جا مانده است. اینک چند بیت آن غزل:

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| سوزنی دارم کز آن ثوب بهاء می‌دوختم    | جامهٔ محبوب و تن‌پوش خدا می‌دوختم                |
| یاد ایامی که مژگان غلامان بهشت        | بهر اغصان بهاء بر حله‌ها می‌دوختم                |
| یاد ایامی که بس پیوسته با خیط نگاه    | چشم را بر طاق ابروی بهاء می‌دوختم                |
| یاد ایامی که من با سوزن مجذوب جان     | دست و دل بر دامن آن دلربا می‌دوختم               |
| قرص ماه و مشتری را همچو مروارید و لعل | بر گریبان شهنشاه بقا می‌دوختم                    |
| گر نمی‌آوردم آن ذیل مقدّس را به دست   | من نمی‌دانم دل خود بر کجا می‌دوختم <sup>۱۴</sup> |

\*\*\*

شاعرهٔ شیرین سخن دیگر عصمت خانم روحانی متخلّص به طائره است که سرگذشت حیرت‌انگیز او را باید در کتاب جناب بیضائی خواند. وی در ۱۲۷۸ هـ ق / ۱۸۶۲ م در طهران متولّد شده و در ۱۳۲۹ هـ ق / ۱۹۱۲ م صعود کرده است. غزل زیبای زیر که گاهی اشتباهاً به جناب طاهره (نظر به شباهت سبک و نام هر دو) نسبت داده می‌شود، اثر طبع اوست:

|   |  |
|---|--|
| در ره عشقت ای صنم، شیفتهٔ بلا منم       | چند مغایرت کنی، با غمت آشنا منم            |
| پرده به روی بسته‌ای، زلف به هم شکسته‌ای | خاطر خلق خسته‌ای، از همگان جدا منم         |
| شیر تویی شکر تویی شاخه تویی ثمر تویی    | شمس تویی قمر تویی ذرهٔ منم هبا منم         |
| قبله تویی صنم تویی دیر تویی حرم تویی    | دلبر محترم تویی، عاشق بینوا منم            |
| شاهد شوخ دلربا گفت به نزد من بیا        | رسته ز کبر و از ریا، مظهر کبریا منم        |
| ماه عذار دلربا طور تجلی تو را           | بی آرنی و لَن تری مست می‌لقا منم           |
| "طائره" خاک پای تو، مست می‌لقای تو      | منتظر عطای تو، معترف خطا منم <sup>۱۵</sup> |

\*\*\*

یکی دیگر از زنان سخنور بهائی مخمورهٔ نجف آبادی است. وی هفتاد ساله بود که بهائی شد. در ۱۳۰۸ هـ ش / ۱۹۲۹ م که بانوی شهیر امریکایی مارتا روت به نجف آباد سفر نمود، مخموره نزدیک به صد سال از عمرش می‌گذشت و نمی‌توانست از خانه بیرون برود. از این رو مارتا روت به دیدن او رفت و مخموره که این زن را فرستادهٔ محبوب خویش حضرت غصن ممتاز شوقی ربّانی می‌دانست، این غزل عاشقانه را

۱۳- تذکرة شعرای بهائی؛ ج ۳؛ صص ۱۶۷-۲۰۲.

۱۴- همانجا؛ ج ۴؛ صص ۶۸-۷۰. خانم دکتر طلعت بضاری توضیح داده‌اند که سرایندهٔ این شعر یعنی خیطاطه، قرینهٔ حاج عبدالرحیم یزدی موسوم به خدیجه بیگم بوده است. ر.ک.: خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۳؛ ۱۹۹۲؛ ص ۱۱۹.

۱۵- همانجا؛ ج ۲؛ صص ۲۸۲-۲۹۵. و نیز: ترانهٔ امید؛ سال سی‌ام؛ ۱۳۵۶؛ شمارهٔ ۲؛ ص ۵۱.



سرود:

ای نسیمی که ز نزهتگه یار آمده‌ای  
 نامه هجر به کف یا خطّ وصلش داری  
 مگر از دوری و از زهر فراق آگاهی  
 جان فدای قدمت باد که در طور دلم  
 پی هرچ آمده‌ای، باد قدوم تو به خیر  
 غضن ممتاز فرستاده تو را بهر ثواب  
 بلکه "مخموره" هنوزت رمقی در جان است  
 عنبر افشان ز سر کوی نگار آمده‌ای  
 ز سر صدق بگو بهر چه کار آمده‌ای؟...  
 که به دلجویی من در شب تار آمده‌ای؟  
 شعله‌ور از شرر سدرهٔ نار آمده‌ای  
 که معطر نفس از بنگه یار آمده‌ای  
 ای گل تازه که بر پرسش خار آمده‌ای  
 که گرفته به کف و بهر نثار آمده‌ای<sup>۱۶</sup>

\*\*\*

از یک شاعرهٔ دیگر موسوم به بی‌بی سکینه خانم یزدی و متخلص به طیر (متوفی در ۱۹۴۸) یاد می‌کنم و می‌گذرم. وی از کودکی به رغم تمام دشواری‌های زندگی دوستدار شعر و شاعران بوده و می‌گویند که دیوان حافظ را تقریباً از بر داشته است. بعدها چهار زبان آموخته و در عشق‌آباد خدمت کودکان و باغبانی زمین مشرق‌الاذکار را بر عهده داشته و برای جشن‌ها شعر می‌گفته و سرود می‌ساخته است. از جمله غزل‌گونه‌ای برای جشن جوانان سروده بوده است باردیف "امشب" که سه بیت آن را می‌آورم:

آیا ای مادران اینک شما را فخر می‌باید

که افکار جوانان شما جان‌پرور است امشب

نوشت این تهنیت‌نامه مگر با مشکِ تر خامه

کنون زین مزده هنگامه به عرش اکبر است امشب

کنون وقت دعا شد، طیر مسکین ختم می‌باید

نمود این قصه، شعرت گرچه درّ و گوهر است امشب<sup>۱۷</sup>

\*\*\*

پیام شورانگیز حضرت باب به سرعتی حیرت‌آور به چهارگوشهٔ کشور رسیده و در تمام شهرها و دهات ایران پیروانی جان‌برکف یافته بود. در خاندان وسیع قاجار نیز گروهی دعوت او را لیبیک گفته بودند، و در میان ایشان چند تن اهل سخن بودند. نام فتنه نوهٔ فتحعلی شاه قبلاً ذکر شد. مشهورترین سخنور بابی مسلک قاجار ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس متخلص به حیرت است (۱۸۴۸-۱۹۱۸) که از چهره‌های سرشناس در جنبش‌های سیاسی اوایل عهد قاجار بوده است. اشعار غیر بهائی او در کتاب منتخب نفیس در هندوستان به سال ۱۸۹۶ چاپ شده است. مؤلفان ایرانی بهائی بودن او را نظر به شهرت فراوانش

۱۶- همانجا؛ ج ۳؛ ص ۳۳۱. فیضی، ابوالقاسم؛ چهار سال و نیم در نجف‌آباد؛ در به یاد دوست؛ ویلمت؛ ۱۹۹۸؛ ص ۱۳۵.

۱۷- تذکرهٔ شعرای بهائی؛ ج ۲؛ صص ۳۲۴-۳۳۲.

منکراند. شیخ الرئیس خطیبی فصیح بوده و در مواعظ و خطابه‌هایش پیام خود را دو پهلو و در لفاف ابهام و ابهام می‌پوشانده است. یک نمونه شعر او که همین صفت دو پهلو بودن را نشان می‌دهد و در عین حال ابلاغ از تصریح گویای ایمان قلبی اوست قصیده‌ایست با ردیف "تمشی کن، تماشاکن". چند بیت زیر از آن قصیده است:

نگاری آمد از پیدا، ز رویش نور حق پیدا

جهان بر حسن او شیدا، تمشي کن تماشاکن...

بیامد عیسی از گردون، برست از بطن نون ذوالنون

چو یوسف شد ز چه بیرون، تمشي کن، تماشاکن

به می منگر، به ساقی بین، به وجه‌الله باقی بین

حجازی را عراقی بین، تمشي کن، تماشاکن

گهی پشت حمار آید، گهی اشتر سوار آید

گهی توسن بیاراید، تمشي کن، تماشاکن

بکوب آن طبل آزادی، که آمد نوبت شادی

جهان را از نو آبادی، تمشي کن، تماشاکن

قمیص یوسف ثانی، دو چشم پیر کنعانی

دوباره کرده نورانی، تمشي کن، تماشاکن

به جز در نقش انسانی، خدا را دید نتوانی

در این مرآت سبحانی، تمشي کن، تماشاکن<sup>۱۸</sup>

از جمله اشعار صریح بهائی او قصیده‌ایست در ثنائی حضرت عبدالبهاء:

|                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| شهی که تاج وی از من اراده‌الله است | پس از جمال قدم بر همه جهان شاه است |
| چو اوست عبد بهاء رب عالم است امروز | سخن بلند و حبال خیال کوتاه است     |
| گرانبهاست وجودش پس از صعود بهاء    | که وجه ابهی چون آفتاب و او ماه است |
| به غصن اعظم ما راست اعتصام که او   | شکوه دارد چون کوه، خصم او گاه است  |

۱۸- همانجا؛ ج ۱؛ صص ۲۷۸-۲۹۱. و نیز:

Cole, Juan R. I.; *Autobiography and Silence: The Early Career of shaykh al-Ra'is Qājār*; in: *Iran im 19. Jahrhundert und die Entstehung der Bahá'í Religion*; Olms verlag; 1998; pp.91-126.

جناب لقائت کاشانی، که ذکر خیرش گذشت، مسعطی در تهنیت بهار سروده است که عبارت «تمشی کن، تماشاکن» ردیف مصرع اخیر بندهای آن است، تذکره شعرای بهائی، ج ۳، صص ۲۹۵-۲۹۸. لقائت در ۱۹۲۸ صعود کرده است و شیخ الرئیس در ۱۹۱۸. بدون تحقیق بیشتری که فعلاً میسر نیست نمی‌توان دانست که مبتکر این عبارت کدام یک و استقبال کننده کدام یک است.

\*\*\*

شاعر معروف دیگری که دست کم اراده و دل‌بستگی او به آئین بهائی مسلم است ولی رسماً به جامعه بهائی نپیوست، شاعر ناینای دربار قاجار محمد تقی فصیح‌الملک شوریده شیرازی است که از او دو قصیده غزادر رثای حضرت عبداله‌اء و جناب ابوالفضائل باقی مانده است.<sup>۱۹</sup>

این را هم باید گفت که چند تن از شاعران بهائی ایران ترک‌زبان بوده‌اند یا علاوه بر اشعار فارسی قصیده یا قطعه و غزلی هم به زبان ترکی سروده‌اند. ملاصادق شهید بادکوبه‌ای و مشکوة تبریزی و شوقی گنجوی اشعارشان به ترکی است. بعضی دیگر از شعرا نیز گاهی شعری به ترکی سروده‌اند از آن جمله است قصیده‌ای از نبیل زرنندی. اما رویهم رفته، توجه شاعران بهائی ایران پس از فارسی بیشتر معطوف به تازی بوده است و دانشمندانی نظیر ورقای شهید و جناب مصباح و چند تن دیگر قصایدی غزاً به عربی سروده‌اند.

از میان بهائیان زردشتی و یهودی تبار ایران نیز شاعرانی برخاسته‌اند مانند نوشیروان قاسم‌آبادی یزدی متخصص به نوش که دیوانش در ۱۹۲۲ در بمبئی چاپ شده است و دکتر حبیب مؤید کرمانشاهی که شعر معروف "ای طلعت عبداله‌اء، دستم بگیر" اثر طبع اوست و بهائیان ایران آن را با آهنگی لطیف ترنم می‌کنند.

\*\*\*

## موضوعات

تحقیق در موضوعات شعر بهائی غوررسی و فرصتی وسیع می‌طلبد که فراهم نیست و در این مقدمه کوتاه باید به اشاره‌هایی کلی بسنده کرد.

شعر بهائی در صد سال اول (و بسیار سال‌های قرن دوم نیز) از نقطه نظر معیارهای قالب و وزن و حتی تشبیهات و استعارات پیرو شعر سنتی فارسی است و نفوذ شعر نو در آن بسیار دیرتر از شعر دیگر هم‌وطنان شروع شده است.

نخستین تفاوت مهم و بنیادین میان شعر بهائی و غیر بهائی صراحت مفهوم و پیام شعر بهائی است که مجال حدس و گمان و تفسیرهای مختلف و متضاد به خواننده نمی‌دهد. شعر بهائی مربوط به هر موضوعی که باشد، گرد محور عشق و ایمان صریح به آئین بهائی و خاکساری در آستان دو شارع بنیان‌گذار و دو جانشین و مرکز پیمان‌ش می‌چرخد. اشعار گروه بزرگی از شاعران سنتی غیر بهائی ایران فاقد این صراحت است یعنی مفهوم آن روشن نیست، مخصوصاً غزل‌های عاشقانه که قابل تأویل است و

۱۹- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۲؛ صص ۲۶۵-۲۸۱.



محمدنعيم سدهي



علي محمد ورقا شهيد



عزيزالله مصباح



استاد محمدعلي سلمانى

غالباً نمی‌توان به ضرس قاطع دانست که مراد گوینده آیا معبود آسمانی یا ممدوح درباری یا معشوق زمینی بوده است. این ابهام در نخستین دوره‌های شعر فارسی وجود نداشت و خواننده هدف صریح و بی‌پرده قصائد مثلاً عنصری و ناصر خسرو را می‌دانست که یکی مدح محمود غزنوی بود و دیگری تبلیغ عقاید اسمعیلی. حتی در تغزلات زیبای شاعری مانند فرّخی سیستانی محلی برای تفسیر و ظنّ و گمان وجود نداشت. اما از روزی که شعر فارسی رنگ عرفان پذیرفت این صراحت رو به کاهش نهاد و اندک اندک کار به جایی رسید که دیگر خواننده غالباً نمی‌دانست و نمی‌داند که منظور شاعر از آن همه اوصاف عاشقانه کیست و ناله‌های فراق و حرمان آیا ناله‌ی نی است که آن را از نیستان ازل بریده‌اند یا همین دل‌بستگی‌های روزمره‌ی زمینی که اوحدی آن را با تعبیر ماه را در طشت آب می‌بینم از درک دیگران پنهان می‌کرد. البته شاعرانی مانند شیرین مغربی و شاه نعمت‌الله ولی مجال تردید در معنوی و عرفانی بودن سخنشان نیست. همچنین غزل‌های عطار و مولانا را می‌توان به قید قسم سرود عشق و عرفان و معطوف به حضرت احدیت دانست، در حالیکه غزل‌های رند عالم سوز شیراز همچون تکه‌های برلیان است که آن را به هر سو بچرخانید تلالؤ خیره‌کننده دیگری دارد. حافظ را هم مسلمان دانسته‌اند که قرآن را به چهارده روایت از بر داشته و نیز عارف بوده، و هم فلسفی مشرب و آزاداندیش و عاشق جمال صورت یا به قول خودش «دوستدار روی خوش و موی دلکش»، و اخیراً او را زردشتی نیز خوانده‌اند. حافظ چهره‌ایست آویخته در وسط آسمان و زمین که هم آسمانی است و هم زمینی، نه آسمانی و نه زمینی.

اما شعر بهائی عاری از هرگونه ابهام و دو بُعدی بودن است. صراحتاً سرود دین و ایمان و ستاینده‌ی جمیع خصال و اندیشه‌هایی است که بتوان آن را دینی و مقدّس خواند. این توصیف در صدر ظهور بهائی استثنای پذیر نبوده، یعنی محال است که یک بیت از امثال طاهره و نبیل زرنندی و ورقا و مصباح قابل تأویل به علاقه‌ها و هدف‌های دیگر باشد.

ولی نباید گمان برد که سخن این شاعران یکنواخت و تکرار پیامی واحد است. هر شاعری ذوق و سلیقه خود را دارد. بعضی قصاید بلند در تهنیت اعیاد بهائی سروده‌اند، یا به وصف بهار و نوروز طبیعت و بهار و نوروز معنوی پرداخته‌اند. یکی خاطره شهیدان را جاویدان کرده، دیگری صلح جهانی و برابری نژادها و مذاهب را تبلیغ نموده، یکی سفرهای حضرت عبدالبهاء به جهان فرنگ یا جلوس حضرت شوقی ربّانی را بر کرسی ولایت تهنیت گفته، دیگری چکامه درباره‌ی عید رضوان و ظهور بهاء‌الله در طلیعه‌ی اردی‌بهشت سروده است. البته نه هر کسی که قصیده‌ای با زحمت بسیار سر هم کرد، شاعر است. شاعران معروف بهائی مانند دیگر شاعران راستین هم وطن خویش از جوهر و صف ناپذیر شعر بهره‌مند بوده‌اند و آثار خود را همچون نیازی برای زیستن، در غم و شادی و وصل و هجران، در زندان و گلستان، و در جامه‌ی حریر و زیر زنجیر با طپش قلب و هیجان روح و روان می‌سروده‌اند.

منحصر بودن اشعار بهائی به موضوعات دینی، از جهتی دیگر مانع از تنوع بیشتر و موجب تنگی دامنه‌ی مباحث و اندیشه‌ها گشته است. این حقیقتی است که باید پذیرفت و دریغ خورد که این چشمه‌های زلال

قریحه گاه گاهی در مسیر دیگری جریان نیافته است. از سوی دیگر، از شاعرانی که همه عمر در هول و هراس می‌زیسته و غالباً از شهر و خاندان و حتی زن و فرزند جدا و در حال فرار و اختفا بوده‌اند و به ندرت شبی را با تأمین کامل که متکی به قانون و پشتیبانی حکومت باشد، سر بر بالین نهاده‌اند، چگونه می‌توان گفتار و پنداری دیگر توقع داشت؟ دیوان‌های این شاعران آئینه تمام‌نمای احوال و عواطف مردان و زنان جان برکفی است که منادیان پیام جهانگیر نوینی بوده‌اند، و اگر شعر هم سروده‌اند طبعاً در خدمت همین رسالت بوده است، و اشعارشان را بدین نظر باید سند صدق روز و روزگارشان دانست.

\* \* \*

شاعران بزرگ قرن اول بهائی را همه به اسم می‌شناسند و دست کم نمونه‌هایی از اشعارشان را خوانده و شنیده‌اند. با وجود این باید فهرست‌وار از اجل این سخنوران نامی برد.

جناب طاهره را خاص و عام و بهائی و غیر بهائی می‌شناسند و از حیطة نفوذ معنویش که به هند هم رسیده بوده است مطلع‌اند و می‌دانند که شاعر فیلسوف پاکستان علامه محمد اقبال لاهوری در طی سفر روحانی خود در منظومه جاویدنامه او را، طاهره را، در کنار حلاج و غالب هندی در فلک مشتری دیده و غزل معروف «گر به تو افتدم نظر» را از زبان او شنیده است.<sup>۲۰</sup>

ملاً محمد نیل زرنندی، مورخ و مبلغ پرشور آئین بهاءالله، شاعری توانا بوده و گویا حدود ده هزار بیت از او باقی مانده است. از آن جمله مثنوی کوتاه تاریخ در ۱۰۳۸ بیت است که در مصر به طبع رسیده. نیل پس از صعود حضرت بهاءالله تاب فراق نیاورد. نخست شرح آخرین روزها و بیماری آن حضرت را نوشت و سپس خود را در دریا غرق کرد.<sup>۲۱</sup>

علی محمد ورقا در زمره پیروان ممتاز صدر ظهور و دارای قریحه‌ای توانا بوده است. او نیز مانند نیل و دیگر حواریان این آئین، متاع عشق و بندگی را نثار مولای خویش کرده و قصاید و غزل‌هایش آئینه شیفتگی و عرفان حق است. قتل فجیع او و پسر ۱۲ ساله‌اش روح‌الله که قریحه‌ای نیز در حال شکفتن بود، یکی از دردناک‌ترین خاطره‌های تاریخ بهائی است.<sup>۲۲</sup>

شاعر مقتدر دیگری که در غزل لحن استاد سخن سعدی را به یاد می‌آورد، عندلیب لاهیجانی است. دیوان او شامل ۹۰۰۰ بیت و از جمله ۳۴۰ غزل و ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندها و مثنوی‌ها و مسط‌های بسیار است. عندلیب ۳۵ ساله بود که با ادوارد براون در یزد مباحثاتی داشت. شرح آن دیدارها و گفتگوها و منطق استوار عندلیب را براون در سفرنامه یک سال در میان ایرانیان نگاشته است. شعر لالایی که عندلیب

۲۰- لاهوری، علامه اقبال؛ جاویدنامه، کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری؛ طهران، ۱۳۷۰؛ ص ۳۳۶.

۲۱- رافتی، وحید؛ نیل اعظم زرنندی؛ خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۷؛ ۱۹۹۶؛ صص ۲۹-۵۷. و نیز: افنان، ابوالقاسم؛ مروری بر اشعار نیل زرنندی؛ همانجا؛ صص ۵۸-۷۵. نمونه اشعار نیل؛ همانجا؛ صص ۲۹۳-۲۹۸.

۲۲- نغمه‌های ورقاء (مجموعه اشعار ورقاء)؛ به دستبازی بهروز جباری؛ مؤسسه معارف بهائی؛ دانداس، انتاریو؛ کانادا؛ ۱۹۹۸. و نیز ر. ک.: خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ دوره ورقاء؛ ج ۵؛ ۱۹۹۴.

در ۱۸۹۷ برای نوزاد خاندان مبارک، حضرت شوقی افندی، که مقدر بود بیست و چهار سال بعد ثقل سروری و قیادت جهان بهائی را بر دوش گیرد، سروده است از رقت احساس و فراستی حیرت‌انگیز حکایت می‌کند:

ماه تابان لای لای، روح روان لای لای، آرام جان لای لای، شیرین زبان لای لای  
موجی ز بحر جودی، سبط شه وجودی، در محفل شهودی، شمع تابان لای لای  
در گلشن محبت، هستی گل حقیقت، در آسمان رفعت، ای نجم رخشان لای لای<sup>۲۳</sup>

\*\*\*

چند تن از شاعران نامور دیگر که به اختصار یاد می‌کنم و می‌گذرم، عبارت‌اند از دو برادر معروف نیر و سینا، که از دهی در نزدیکی اصفهان برخاسته بودند. این دو تن غزل‌های خود را توأم می‌سرودند یعنی به کمک یکدیگر، و در بیشتر آنها تخلص هر دو ذکر شده است.<sup>۲۴</sup>

لقائنی کاشانی (متوفی در ۱۹۲۸)، عشق بی‌پایانش به حضرت عبدالبهاء عصاره تمام سروده‌های اوست. وی به هر شهری می‌رفت کنکی مفصل می‌خورد. یک بار که به رغم دستور مولایش باز غزلی در تعظیم آن حضرت سروده به خدمتشان فرستاد، حضرت عبدالبهاء، مکتوب مزاح آمیزی به او نوشته فرمودند:

«یا یک غزل و قصیده در عبودیت محضه و خاکساری صرف و محویت بحت و تذلل و انکسار بات این عبد [یعنی حضرت عبدالبهاء] انشاء و انشاد می‌نمایی و می‌فرستی... یا فتویٰ خواهم داد که یکی سرت گیرد و دیگری پیکر، یکی چماق زند و دیگری شمشیر، و سراسیمه تو را دوان دوان و کشان کشان به اینجا آورند. البته به مجرد ورود سر بر زمین نهی و پا در فلک آری و باد گنک کتک سخت خوری تا من بعد اغلاق و اغراق و غلو را فراموش کنی. فاختر لنفسک ما تحلو ع»<sup>۲۵</sup>

دیگر قابل آبداده‌ای (متوفی در ۱۹۳۶) است که دیوانی شامل تقریباً دوازده هزار بیت سروده و فقط پاره‌هایی از آن در جایی به طبع رسیده است.<sup>۲۶</sup>

فرج الله فنائیان سنگسری (متوفی در ۱۹۴۴) گویا حدود هفتاد هزار بیت به سبک مثنوی مولانا سروده

۲۳- دیوان عندلیب؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۹۷۰؛ صص ۷۵۴-۷۵۵. برای شرح احوال و آثار عندلیب ر. ک.: افغان، ابوالقاسم؛ خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ ج ۱؛ ۱۹۹۰؛ صص ۲۵-۳۴.

Browne, Edward; *A Year Amongst the Persians*; reprint London 1970; see Index *Andalib*.

در ترجمه فارسی این کتاب اثری از دقت و امانت نیست.

۲۴- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۳؛ صص ۵۷۰-۵۹۱.

۲۵- همانجا؛ ج ۳؛ ص ۲۷۴.

۲۶- همانجا؛ ج ۳؛ صص ۲۱۴-۲۲۵.

بوده که تا کنون فقط بخش کوچکی از آن به نام مجمع الاسرار منتشر شده است.<sup>۲۷</sup>

یکی از چهره‌های جالب توجه ولی تا امروز گمنام نصرت الممالک نورعلی خان شیبانی متخلص به آذر (۱۸۸۱-۱۹۳۷)، پسر شاعر معروف عصر قاجار فتح‌الله خان شیبانی است که تاریخ بهائی را به سبک شاهنامه در سی هزار بیت با حد اقل واژه‌های تازی به نظم کشیده و آن را بهاء‌نامه نامیده است. از این اثر متأسفانه تا کنون چیزی به طبع نرسیده است. آذر قصائد و غزل‌هایی نیز سروده است.<sup>۲۸</sup>

یکی از عزیزترین بهائیان که شاعر نیز بود و در جمع دوستان حاضر حتماً عده‌ای چهره فرشته خصالش را به یاد می‌آورند، عزیزالله خان مصباح (متوفی در ۱۹۴۵) رئیس سابق مدرسه تربیت طهران بود که در فنون ادب و عربیت استادی مطلق بشمار می‌رفت. دیوان او به طبع رسیده. سخنش در صلابت ترکیبات، سنگینی بحور و معانی بلند فلسفی و الهی یادآور سبک ناصر خسرو است.<sup>۲۹</sup>

شاعر دیگری که سبک قدما را پیروی می‌کرد، نعمت‌الله ورتا است که غیر از نمونه‌هایی که مرحوم بیضائی در تذکره خویش آورده‌اند، به ندرت شعری از او منتشر شده است. قابل ذکر است که مادر بزرگ او دختر جناب طاهره بوده است.<sup>۳۰</sup>

\* \* \*

در آثار این شاعران به رغم زمینه عقیدتی مشترک، گاهی تنوع و ابتکاری نیز دیده می‌شود. جهان‌کاشانی معروف به مرشد نساچ (۱۸۶۵-۱۹۳۶) طبعی شوخ داشته است. وی ترجیع‌بندی ساخته و به امام غائب توصیه کرده بوده است که ظاهر نشود و خود را در زحمت بیهوده نیندازد:

خواهی اگر ظهور کنی، بر خلاف کن  
گر ذوالفقار آخته‌ای، در غلاف کن  
خلق‌اند تشنه کام به خونت، معاف کن  
گاهی برو به روضه جدت طواف کن  
یا صاحب الزمان به ظهورت مکن شتاب  
حیف است راحتی، ز چه افتی در انقلاب  
بیت اخیر نقیض بیت معروفی است که در مساجد و تکایا می‌خوانده‌اند:

یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن  
عالم ز دست رفت تو پا در رکاب کن  
مرشد این شعر را در ۱۹۰۴ یعنی هنگامی منتشر کرد که در کوچه‌های یزد سیل خون بهائیان جاری بود. مؤمنان کاشان که می‌خواستند از هم‌کیشان یزدی خود در آدم‌کشی عقب نمانند، شکایت به مجتهد شهر بردند که امام زمان از حرف‌های این ملعون رنجیده است، باید او را بکشیم، وگرنه امام از چاه بیرون

۲۷- فنائیان سنگسری، میرزا فرج‌الله؛ مثنوی مجمع الاسرار جنون؛ به اهتمام جمشید فنائیان؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران؛ ۱۹۷۸.

۲۸- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۳؛ صص ۱-۱۶.

۲۹- دیوان عزیزالله مصباح؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۹۶۶. و نیز: خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر؛ دوره مصباح؛ ج ۲؛ ۱۹۹۱.

۳۰- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۴؛ صص ۲۹۸-۳۵۲.



نخواهد آمد. مجتهد که اتفاقاً مرد خداشناسی بود، در حضور جمعیت به مرشد حکم کرد که شعر دیگری بسازد و امام زمان را دعوت به ظهور کند. مرشد ترجیح‌بند دیگری ساخت و گفت:

شاهها ز خانواده کشف و کرامتی  
برپا کن از وجود مبارک قیامتی  
از خون جدّ خویش طلب کن غرامتی  
در خاک پاک سامره تا کی سلامتی  
یا صاحب الزّمان تو بیا و ظهور کن  
این عبد را خلاص از این شرّ و شور کن<sup>۳۱</sup>  
نمونه‌ای دیگر که تنوع ذوق‌گویندگان بهائی را در همان سال‌های مصیبت و آزار نشان می‌دهد غزل زیر است از مردی که چنین سبکی از او انتظار نمی‌رود، جناب ورقای شهید:

بنده هرگز خدا مِشَه؟ نَمِشَه  
هرکه در ملک فقر سلطان شد  
جامه‌ای را که بافت دست خدا  
می که مستی دهد طبیعت را  
جهل‌مندی که اهل مدرسه شد  
همچو ورقا کسی به ملک کلام  
حقّ ز خلقش جدا مِشَه؟ نَمِشَه  
هرگز آن شه گدا مِشَه؟ نَمِشَه  
ماسوی را ردا مِشَه؟ نَمِشَه  
نشئه‌اش غم‌زدا مِشَه؟ نَمِشَه  
اهل حقّ و هُدی مِشَه؟ نَمِشَه  
در سخن خوش ادا مِشَه؟ نَمِشَه<sup>۳۲</sup>

\*\*\*

موضوع دیگری که در این مقدمه نمی‌توان ناگفته گذاشت، کیفیت ارتباط شاعران بهائی با سنت‌ها و متون شعر فارسی است. قبلاً گفته شد که شاعران بهائی در جمیع انواع شعر پیرو سنت‌های ادبی فرهنگی ایرانی خود بوده‌اند. از جمله این سنت‌ها یکی نیز داد و ستد میان شاعران به صورت‌های استقبال و اقتباس و جواب و نظیره‌گویی بوده است. این سنت سابقه‌ای رسمی و مقبول اهل ادب داشته است. حافظ طرح کلی و قافیه و ردیف و وزن و حتی استعارات بسیاری از غزل‌های خود را از شاعران قدیم‌تر مانند سعدی و سلمان ساوجی و خواجو و عراقی و امیرخسرو دهلوی و انوری و خاقانی و عطار گرفته است. در هر یک از این غزل‌ها، شاعری آن را آغاز کرده و سپس یک یا دو یا سه شاعر دیگر به ذوق خود نظیر آن را ساخته‌اند، گاهی بهتر و گاهی نه چندان بهتر، تا سرانجام بر دست حافظ مبدل به الماسی بی‌بدیل شده که طبع هیچ شاعر دیگر خوش‌تر و زیباتر از آن نتوانسته پیروید و نپرورده است.<sup>۳۳</sup>

یک نمونه این داد و ستدهای شاعرانه غزل معروف: «بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست» از مولانا است که پیش از او حدّ اقلّ دو شاعر دیگر (سراجی خراسانی مقتول در ۶۵۲ و تاج الدّین بخاری

۳۱- همانجا؛ ج ۱؛ صص ۲۴۰-۲۵۲.

۳۲- نغمه‌های ورقاء؛ ص ۹۴.

۳۳- دربارهٔ اقتباسات شاعران از یکدیگر، ر.ک.:

متوفی در ۶۳۳) هر کدام غزلی در همین وزن و قافیه سروده‌اند.<sup>۳۴</sup> و پس از مولانا هم چند شاعر، از جمله فخرالدین عراقی و فیض کاشانی و حزین لاهیجی و اخیراً عارف قزوینی و سیمین بهبهانی و فریدون مشیری به استقبال او رفته‌اند<sup>۳۵</sup> و یک بانوی شاعر بهائی موسوم به لیلا رشتی (عمّه مرحوم دکتر فروغ بضاری) نیز غزلی به استقبال آن ساخته است به مطلع زیر:

دردم ز حدّ گذشته و درمانم آرزوست جانم به لب رسیده و جانانم آرزوست<sup>۳۶</sup>  
در میان قصائد و غزل‌های شاعران بهائی نمونه‌های فراوانی از این نظیره‌ها می‌توان یافت. سرمشق بسیاری از آنها بخصوص در غزل، شیخ اجل سعدی است. در سرودن بهاریه و صیفیه و قصائد نوروژ و وصف طبیعت دیوان‌های قدیم پهنه وسیعی برای چالش شاعران بهائی و طبع آزمایشان بوده است. سه نمونه چشمگیر از اقتباسات شاعران بهائی را برای توضیح مطلب نقل می‌کنم.  
نخست غزل معروف حافظ باردیف "غم مخور" است که حافظ آن را مدیون عطا ملک جوینی است و پس از او شاعران دیگر، از جمله عمادالدین نسیمی شاعر فرقه حروفی (متولد ۱۳۶۹ م) غزلی در ۳۲ بیت به اقتضای آن سروده است.<sup>۳۷</sup>

عندلیب باکسب الهام از حافظ غزلی با مطلع زیر سروده است:

ثابت اندر مهر جانان باش و از جان غم مخور

گر دهی جان، می‌رسی بر وصل جانان، غم مخور<sup>۳۸</sup>

جناب روحانی "اجنه" نیز غزلی غم‌زدا به تقلید حافظ ساخته است:

تا به دوران خوردنی باشد فراوان، غم مخور

هرچه می‌خواهی بخور، لیکن به دوران غم مخور...

بزمِ سورا پا دهد، دریاب لنگِ جوجه را

هرکجا دستت رسد بر مرغ بریان، غم مخور

۳۴- ر. ک.: دیوان سید سراج الدین خراسانی معروف به سراجی؛ به اهتمام دکتر نذیر احمد؛ دانشگاه علیگره؛ هند؛ ۱۹۷۲؛ صص ۵۲-۵۳؛ تعلیقات؛ ص ۴۰۶.

۳۵- دیوان عراقی؛ طهران؛ ۱۳۷۴؛ ص ۵۶. کلیات فیض کاشانی؛ طهران؛ ۱۳۵۴؛ ص ۵۶. دیوان حزین لاهیجی؛ طهران؛ ۱۳۵۰؛ ص ۲۷۵. کلیات عارف قزوینی؛ طهران؛ ۱۳۴۷؛ ص ۲۲۴. بهبهانی، سیمین؛ برگریزان؛ از: سالهای آب و سراب؛ طهران؛ ۱۳۷۷؛ صص ۱۱۹-۱۲۰. مشیری، فریدون؛ سینه گرداب؛ از: ابر و کوچه؛ طهران؛ ۱۳۴۵؛ صص ۱۳۸-۱۳۹.

۳۶- تذکره شعرای بهائی؛ ج ۳؛ ص ۳۲۰.

۳۷- ر. ک.: دیوان حافظ؛ به اهتمام ابوالقاسم انجوی شیرازی؛ ذیل ص ۱۳۳. دیوان سید عمادالدین نسیمی، خورشید در بند؛ به کوشش محمد رضا مرعشی، طهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۱۹۷.

۳۸- دیوان عندلیب؛ ص ۱۱۸.

در خورش گر استخوان دیدی، بزَن دندان چو کلب

تا که باشد کلبتین، از درد دندان غم مخور...<sup>۳۹</sup>

نمونه چشمگیر دیگر از نظیره گویی‌های شاعران بهائی غزل استاد سلمانی است:

دل ز اغیار جدا بردی و از یار جدا عشق تو یار جدا ورزد و اغیار جدا

دل چه آئینه نمودم که در او جلوه کند سرّ اسرار جدا، طلعت دلدار جدا

تا بود ناز قد سرو تو، گرید به بهار ابر آزار جدا، دیده خونبار جدا...

سرمشق این غزل که همه شعر دوستان بهائی می‌شناسند، غزلی از امیر خسرو دهلوی است:

ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا چون کنم دل به چنین روز ز دلدار جدا

ابر و باران و من و یار ستاده به وداع من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا

دیده از بهر تو خونبار شد ای مردم چشم مردمی کن، مشو از دیده خونبار جدا...<sup>۴۰</sup>

غزل شیوای لقائنی کاشانی که بیشتر بهائیان یک نسل پیش ایران از برداشتنند با مطلع:

بر روی مهت زلف پریشان مزه دارد پیرامن گل سنبل پیچان مزه دارد

با کسب الهام از یک شاعر کاشی دیگر، ملا محسن فیض، جدّ ابوالقاسم خان فیضی، است که

می‌فرماید:

مستی ز شراب لب جانان مزه دارد می خوردن از آن لعل بدخشان مزه دارد

چون پرده بر اندازد از آن روی چو خورشید بر گردش آن زلف پریشان مزه دارد...<sup>۴۱</sup>

حتّی جناب نعیم هم که گرد غزل نگشته و فقط یک قصیده سروده و سبک ممتاز خود را داشته، در

بهاریه یا صیفیه معروف خود از تأثیر قآنی بر کنار نمانده است و علاوه بر قآنی، آنجا که گریزه محبوب

آسمانی خویش می‌زند به غزلی از مولانا جلال الدّین رومی نظر داشته است. مولانا گوید:

باز درآمد به بزم، مجلسیان، دوست دوست گرچه غلط می‌دهد، نیست غلط، اوست اوست

و نعیم با اندکی تغییر گوید:

باز درآمد ز در جلوه کنان دوست دوست دیده غلط می‌کند؟ نیست غلط، اوست اوست<sup>۴۲</sup>

نعیم را، شاید به اتفاق آراء، بتوان بزرگترین شاعر قرن اول تاریخ بهائی دانست. شعری نیازمند مقاله

۳۹- کلیات اشعار و فکاهیات روحانی؛ طهران؛ ۱۳۴۳؛ صص ۶۳-۶۴.

۴۰- غزلیات استاد محمد علی سلمانی؛ مؤسسه ملی مطبوعات امری؛ طهران؛ ۱۹۷۸؛ ص ۵. دیوان امیر خسرو دهلوی؛ به اهتمام م. درویش؛ طهران؛ ۱۳۴۳؛ غزل اول؛ ص ۳. دیوان امیر علیشیر نوائی؛ به اهتمام رکن الدّین همایون فرخ؛ طهران؛ ۱۳۷۵؛ ص ۸۴.

۴۱- تذکرة شعرای بهائی؛ ج ۳؛ ص ۲۸۶. کلیات اشعار فیض کاشانی؛ تصحیح و مقابله محمد پیمان؛ طهران؛ ۱۳۵۴؛ ص ۱۸۹.

۴۲- گلزار نعیم (دیوان اشعار نعیم سدهی)؛ به اهتمام عبدالحسین نعیمی؛ دهلی؛ ۱۳۳۷؛ صیفیه. کلیات شمس تبریزی؛ به تصحیح بدیع الزّمان فروزانفر؛ غزل شماره ۴۶۶.

دقیق و مستقلمی است که تا کنون نوشته نشده است. ذکر او را در طی چند عبارت کوتاه در این مقدمه، سزاوار مقام چنان شاعری که حتی ادوارد براون قصیده یکصد و سی بیتی او را در تاریخ ادبی ایران تماماً نقل و ترجمه کرده است، نمی‌دانم و در این مقام به همین نکته اکتفا می‌کنم که، به سائقه ذوق و حالات روحی و اندک اطلاعی که از شعر فارسی دارم، نعیم را اصیل‌ترین و بزرگترین شاعر بهائی می‌دانم. نعیم یگانه شاعری است که ابتکار و اصالت اندیشه و عمق فضل و کمال را با قریحه‌ای زلال‌تر از آب روان توأم ساخته است و در سلاست و سادگی سخن در سراسر تاریخ یک‌هزار و صد ساله شعر فارسی، شاید صرف نظر از شیخ اجل سعدی، کسی دیگر جز ایرج میرزا به پای او نمی‌رسد، جز آنکه بر خلاف ایرج میرزا شعر نعیم گنجینه معارف و محاورات و استدلال‌های دینی و عقلی و فلسفی است. امید که دانشمندی مجهز به فنون و شقوق ادب و سخن‌سنجی و وظیفه پُرافتخار بررسی و نقد و شرح‌گزار نعیم را عهده‌دار گردد و از عهده این فن شریف برآید. کتابی که دانشمند بزرگ فقید، مرحوم عبدالحمید اشراق خاوری به نام الدرّ الیتم فی شرح اشعار النعیم نوشته‌اند و هنوز به طبع نرسیده است، به احتمال زیاد از نوع قاموس‌هایی است که وی در شرح ایقان مبارک و لوح قرن تألیف فرموده است. چنین تألیفی پاسخگوی احتیاج نسل امروز و وافی به هدف شناخت نعیم "شاعر" و "شعر" نعیم نیست.

\* \* \*

گفتار را با پرسشی کلی، اما شاید نه چندان ناچیز، به پایان می‌برم: آیا بهائیان ایران تا کنون شاعری داشته‌اند که با شاعران بزرگ یازده قرن گذشته فارسی‌زبان هم‌دوش باشد؟ به گمان بنده پاسخ این است که خیر، هنوز شاعری که بتواند در سطح سخن‌سرایان قدر دوّم از قبیل: خاقانی، عطار، فرخی، منوچهری و بسیاری از این دست محسوب گردد، بوجود نیامده است تا چه رسد به: فردوسی، نظامی، رومی، سعدی و حافظ که هر کدامشان به تنهایی فخر ملّتی را بستند. علت این امر را باید در شرایط اجتماعی روزگار ما و بخصوص شرایط زندگی اجتماعی و اعتقادی بهائیان ایران دانست. البته نباید فراموش کرد که این هنوز اوّل نوزدهم جهان افروز است. از روزگار فردوسی تا به امروز زمین هزار بار گرد خورشید چرخیده و جهان جهانی دیگر شده است. جهان هنرهای نوین و فنون کیهان‌گشای کنونی دیگر نه فردوسی و رومی خواهد پرورد و نه هومر و دانتی و شکسپیر و گوته. باید امیدوار بود که در عصر جدید که ما در آستانه آن هستیم، شاعرانی که سخنگوی روزگار نو و فرهنگ جهانی باشند، ظهور کنند. شب آستن است و نسل‌های آینده خواهند دید که عالم انسان در سحرگه دوران تازه‌ای که بهاء‌الله آغاز فرموده چه خواهد زاد.